

## نمایش «ایرانیان»

### تصنیف آیسخیلوس

۱

متجاوز از دو هزار و چهارصد سال پیش از این یک نفر نمایش نگار یونانی تراژدی عالی و بزرگی بنام «پارسیان» یا «ایرانیان» نوشت که موضوع آن يك وقعه تاریخی بود و باین جهت اولین و قدیمترین درام تاریخی محسوب میشود که بدست ما رسیده است. این نمایش نگار یونانی آیسخیلوس نام داشت که در زبان فرانسه اسپیل میگویند و نمایش ایرانیان را در سال ۴۷۲ قبل از میلاد مسیح با سه نمایش دیگر بمعرض تماشا گذاشت، و موضوع نمایش حمله ای بود که ایرانیان در تحت قیادت خشیارشا شاهنشاه هخامنشی بخاک یونان بردند و بانهزام مهاجمین منتهی گردید. این لشکرکشی و شکست ایرانیان هشت سالی قبل از موقع نمایش رخ داده بود، و آیسخیلوس نه تنها آن وقعه را دیده بوده، خود در آن شرکت کرده و با ایرانیان نیز جنگیده بود.

بد نیست که بدو زمینه تاریخی این تراژدی را باجمال وصف کنم.

یونانیان در عهد دارای بزرگ (داریوش اول) لشکری باراضی متعلق بایران کشیده بودند و یکی از بلاد آن ناحیه را گرفته بودند و معبد آن را سوزانده بودند دارای بزرگ از برای تلافی این حرکت لشکری بیونان فرستاد، این لشکر او در دشت مارا تن با اهل یونان روبرو گشته جنگ کرد، و ازقراری که مورخین یونانی میگویند شش هزار نفر از ایشان بقتل رسیدند و مجبور بعقب نشینی و بازگشت بممالک خود شدند. دارای بزرگ در نظر داشت که از برای تأدیب و سرکوبی یونانیان لشکر بآن سامان بکشد، اما عمرش وفا نکرد. از آن زمان جماعتی از یونانیان که در دربار خشیارشا پسر دارا جمع آمده بودند و داعیه فرمانروائی در سر داشتند شاهنشاه ایران را مدام تحریک میکردند که لشکر بیونان کشیده آن سرزمین را مسخر کند و بیونانیانی که هواخواه ایران و مطیع شاهنشاه آن بودند بسپارد، یعنی زمام امور حکومت را در دست همین تحریک کنندگان بگذارد. خشیارشا عاقبت مصمم بمبادرت

کردن باین جنگک گردید، مجلس مشورتی مرکب از سران قبایل و بزرگان درباری ترتیب داده ایشان را از نیت خود آگاه کرد و رأی ایشان را خواست. مردونیه که در عهد دارای اول سپهسالار ایران بوده و چند سال قبل از این تاریخ لشکر بنخاک یونان کشیده و در مرآتین دچار هزیمت شده و بدان سبب از منصب سپهسالاری معزول گردیده بود با کفۀ شاهنشاه موافقت کرد و اصرار ورزید که شخص شهنشاه لشکر بآن سرزمین ببرد و مردم یونان بسزای اهانتی که بایرانیان کرده بودند برسند.

سایر حاضرین جرأت این را نداشتند که بر خلاف رأی شاه و سپهسالار سابق سخنی بگویند و بدین جهت همه ساکت بودند تا اردوان پسر گشتاسپ که عموی شهنشاه بود بسخن درآمد. او گفت من بیرادرم دارا گنتم بملکت اسکوچاها لشکر مکش که قومی بیابان گردند، اوسخن مرا نپذیرفت و جماعتی از سپاهیان رشید خود را فدا کرد. اکنون شهنشاه قصد حمله بر مردمی را دارد که از اسکوچاها برترند و در دریا و خشکی دلیرترین مردم بشمار میروند، چون این اقدام خطرناک است بر من واجبست که حقیقت را بگویم. نیت تو اینست که بر هلسپونت پلی بسته از راه اروپا بیونان بزوی، اما از آن بیندیش که یا در خشکی و یا دریا یا در هر دو جا از اهل یونان شکست بیابی. تصور کن که در خشکی بر توفایق نیابند ولی در دریا برتری یابند، در این صورت میتواند بسمت هلسپونت رفته پل را خراب کنند. پس حیات و ملمات شاه و شوکت و جلال ایران منوط بیک پل خواهد بود. در هیچ کاری شتاب جایز نیست بالخصوص در امر جنگک مجلس را مرخص کن و در این کار درست بیندیش و سپس رأی خود را بفرما. خداخوش ندارد که کسی جز او دعوی بزرگی کند. و اما مردونیه که از یونانیان بحقارت سخن میراند، مقتری است و مقتری مقصر است. اگر با اهل یونان جنگک باید کرد خواهیم کرد، اما شهنشاه نباید بسر کردگی سپاه برود، بلکه همین جا در مملکت بماند. مردونیه خود با هر چه سپاه و سر کرده که میخواهد بجنگک یونان برود، او را من هر دو اولاد خود را بگرو ب شاه بسپاریم، اگر مردونیه در جنگک فایق شد شهنشاه اولاد مرا بکشد، و اگر شکست خورد اولاد او کشته شوند و خود او نیز اگر سلامت از میدان جنگک برگشت مقتول شود.

خشیارشا از این گفتار عموی خود درخشم شد، ولی او را بواسطه قرابتی که داشت مجازات نکرد، و دوباره تصریح کرد که مصمم به تنبیه و گوشمالی یونانیان هستم، چه بعد از آنکه شهر ما را آتش زدند اگر اقدامی نکنیم جری خواهند شد و باز چنین حمله‌ها خواهند برد، پس مصلحت و عدالت اقتضا می‌کند که رفتار ایشان را تلافی کنیم.

هر دوتس مورخ یونانی از قول ایرانیان افسانه‌ای حکایت می‌کند باین مضمون که بعد از ختم آن مجلس شهنشاه در آنچه عم او گفته بود اندیشه کرد و معتقد شد که بیونان نباید لشکر کشی کرد، ولی شب بخواب دید که مردی شکیل و قوی هیکل براو ظاهر شد و او را بر این تغییرنیت ملامت نمود. صبح روز بعد خشیارشا خواب خود را فراموش کرده بود و بزرگان دولت و سران قوم را طلبیده بایشان گفت من جوان و بی تجربه‌ام و هنوز پخته و کامل نشده‌ام، و اشخاصی که مرا بجنسک تحریک میکنند راحت نمی‌گذارند. دیروز با عم خود تندی کردم اما پس از تأمل دانستم که رأی اردوان صحیح بود و بنابراین تصمیم خود را تغییر داده‌ام و با اهل یونان جنگ نخواهیم کرد.

بزرگان و سرکردگان مشعوف گردیده تعظیم نمودند و رفتند، ولیکن شب بعد باز همان شخص در خواب براو ظاهر شد و او را ملامت کرد و گفت اگر فوراً بجنسک با یونان مبادرت نکنی خوار و پست خواهی شد. خشیارشا سراسیمه از خواب جست و کس فرستاده عم خود اردوان را بحضور خود خواست و با او گفت عقیده تو درست بود و من بی جهت بتو سخت گفتم، ولیکن شخصی بخواب من می‌آید و مرا تویخ و سرزنش می‌کند. اگر این روحی است که مشیت الهی را بمن الهام میکند باید که بر تو نیز ظاهر شود. پس بیا جامه مرا بپوش و بر تخت من بنشین و در بستر من بخسب تا ببینیم چه میشود. اردوان البته راضی نمیشد که بر تخت شهنشاهی بنشیند اما پس از اصرار شاهنشاه باین کار تن درداد، مع هذا برادر زاده خود نصیحت کرد که رأی عاقلانه را بپذیرد و آنچه در خواب بر او ظاهر شده است اعتنا نکند. پس جامه خشیارشا را پوشیده در بستر او خفت، در خواب شنید که شخصی باو می‌گوید تو رأی خشیارشا را میزنی تا بیونان نرود، بدان که جزای این عمل را خواهی دید و شهنشاه نیز اگر رأی ترا بپذیرد بی مجازات نخواهد ماند.

اردوان تسلیم شد و پشاهنشاه گفت که معلوم میشود اراده خدا بر این قرار گرفته است. خلاصه این قضیه اینکه رأی شاه و درباریان او که ابتدا با هم تناقضی داشت عاقبت بر این قرار گرفت که شاهنشاه بیونان لشکر بکشد. چنین کردند، و برای آن جنگ مشغول تدارک و وسایل شدند، چهار سال این تدارکات و تجهیزات طول کشید، و سال پنجم که سال ۴۸۰ قبل از میلاد بود لشکری بجانب یونان براه افتاد. که چشم روزگار تا آن روز چنان لشکر ندیده بود. از چهل و نه قوم و ملت عالم در این لشکر سپاهی جمع آمده بود. در دریای داردانل که همان هلسپونت قدیمیه است از چوب و طناب پلی بستند، که از آن گذشته بخاک اروپا وارد شوند، و خشیارشا سپاه خود را سان دید، و اردوان عموی خود را از آنجا بشوش برگردانید و سر پرستی خانه و مملکت خود را با او گذاشت. سپس از پلی که ساخته بودند عبور نمودند. شماره سپاهیان بڑی را یک میلیون و هفتصد هزار نفر نوشته اند. بعضی از اقوامی که در این لشکر داخل بودند از این قرارند: اهل پارس، اهل ماد، اهل گرگان، اهل آشور، اهل کلدان، اهل بلخ، اهل هند، اهل هریوه، پهلوی ها و خوارزمیان و سفدیان و خزرها و سیستانیها و عربها و حبش و اهالی ولایات یونانی آسیای صغیر. نیمی از اینها سواره نظام بودند و باقی پیاده.

در دریا بقول اِسْخیلوس و نویسندگان بعد از او شاهنشاه ایران هزار و دو صد کشتی بزرگ داشت که در آنها سه صف پاروزن می نشستند، و بعضی از ملل مجاور ایران در تهیه این کشتیها با پشاه کمک کرده بودند.

سپاهیان بڑی در سواحل بحر الجزایر طی طریق کرده از خاک مقدونیه گذشتند و ولایات شمالی یونان را مسخر کردند. بعضی از بلاد یونان بنشان تسلیم و اطاعت آب و خاک خدمت شاهنشاه ایران فرستاده بودند و میدانستند که مورد تعرض سپاه او نخواهند شد. اما سایرین در وحشت و هراس میزیستند.

در هیچ ناحیه ای عامه مردم و سواد اعظم راضی بجنگ کردن با ایران نبودند، و فقط اولیای امور و ارباب ثروت و قدرت بودند که جنگ را اختیار میکردند. اما اهل شهر آتن بجد و پایداری هر چه تمامتر طرفدار جنگ بودند و مرگ بانبوه را بر تسلیم دشمن شدن ترجیح میدادند. هرودوتس میگوید اگر آتنیها از ترس پارسیان

مملکت خویش را ترك می‌کردند و یا در محفل خود مانده مطیع و منقاد میشدند احدی در یونان جرأت نمی‌کرد که در دریا باشاه بجنگد و هرگاه جنگ دریائی نمیشد تمامی جمهوریهای یونان يك بیک بتدریج مقهور و منکوب میشدند. پس بیقین میتوان گفت که اهل آتنه یونان را نجات دادند.

اتفاقاً سخنانی هم که ممکن بود مایه دلسردی آتنیها شود گفته میشد ولیکن چون ایشان مصمم بدفع شاهنشاه ایران بودند اعتنا بآنها نمی‌کردند و با آنها را بمیل خود تعبیر و تأویل مینمودند. مثلاً، رسولانی بمعبد دلفی فرستادند که از غیبگوسوال کنند تا تکلیف خود را بدانند. غیبگوی نخستین گفت ای بدبختان، چرا نشسته اید؟ خانه‌های خود را ترك کنید و باطراف عالم پناهنده شوید. آتنه زیر و زیر و طعمه حریق گردد، و برجهای قلاع شما با خاک یکسان شود.

رسولان نزد غیبگوی دیگری رفته تضرع نمودند که چیزی بگویند که اندکی تسلی ببخشند، او گفت «چاره شما قلعه ای چوین است که منهدم نخواهد شد و اطفال شما در آن مصون خواهند ماند، منتظر آمدن سواره و پیاده لشکر مشوید. پشت بدشمن کنید ولیکن روزی بیاید که شما در برابر او پناه نیاورید. ای سلامیس ربانی! تو فرزندان زنان را هلاک خواهی کرد و این در زمان تخم افشانی با درو خواهد بود». فرستادگان ازین جواب قدری تسلی یافته آنرا نوشتند و بشهر آتنه برگشتند. اهل شهر در تعبیر و تأویل این گفته غیبگو آراء مختلف اظهار کردند، تا شخصی موسوم به تمیستوکلس که بعدها از رجال مشهور یونان شد آن را چنین تعبیر کرد که باید بکشتی پناه بریم و در دریای سلامیس با کشتیهای شاه ایران نبرد کنیم و آنجاست که پیروزی باما خواهد بود و فرزندان پارس تلف خواهند شد.

سپاه ببری ایران در همدجا فاتح بود و پیشرفت میکرد، در تنگ ترموییل جدال شدیدی با جماعتی از یونانیان کردند و آن ناحیه را گرفتند، و بلاد دیگری را نیز مسخر کردند، تا بشهر آتنه رسیدند، آن را نیز گرفتند، و شهر را سوزاندند، یا از قضا آتش گرفت. ولیکن بحریه ایران در دریای باربک سلامیس دچار شکست گردید و آن باعث پیروزی یونانیان شد. (بقیه در شماره بعد)